

بررسی بحران‌های عراق و سوریه در پرتو نظریه‌های امنیتی

سید امیر نیاکوئی*

چکیده

صلح و امنیت از دیرباز در زمره مهم‌ترین موضوعات در عرصه روابط بین‌الملل بوده و نظریات متنوعی درباره چگونگی دستیابی به آن مطرح شده است. در این میان باید توجه داشت که چالش‌های صلح و امنیت در مناطق مختلف جهان متفاوت است به عنوان مثال در شرایطی که اتحادیه اروپا در چارچوب امنیت دسته جمعی و وابستگی متقابل اقتصادی به عرصه پس‌اوستفالیای پای گذارده است و چالش‌هایی چون تروریسم و جرایم سازمان یافته را مهم‌ترین چالش‌های امنیتی خود تعریف می‌کند، ماهیت چالش‌های امنیتی در مناطق دیگر جهان مانند خاورمیانه یا شاخ آفریقا کاملاً متفاوت است. این مقاله به دنبال آن است که با نگاهی اجمالی به چالش‌های صلح و امنیت در منطقه خاورمیانه، به بررسی دقیق‌تر بحران‌های سیاسی عراق پس از سقوط صدام حسین و جنگ داخلی جاری در سوریه در پرتو نظریه‌های امنیتی بپردازد. بر این اساس پرسش اصلی مقاله چنین است: چالش‌های امنیتی در عراق پس از سقوط صدام و سوریه پس از آغاز خیزش عربی جدید چیست و در پرتو چه نظریه‌هایی قابل تبیین است؟ مهم‌ترین یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که در عراق و سوریه ترکیب پیچیده و چندلایه‌ای از بحران‌های امنیتی داخلی و خارجی به چشم می‌خورد که تأثیرات تقویت‌کننده‌ای بر یکدیگر دارند و تنها با بهره‌گیری از رویکردهای تلفیقی قابل تبیین هستند.

۱. هیأت علمی دانشگاه گیلان

* نویسنده مسؤول: niakoe@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۳/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۸

فصلنامه سیاست جهانی، دوره دوم، شماره ۳، بهار ۱۳۹۲، صص ۹۵-۱۱۵

مقدمه

صلح و امنیت از دیرباز در زمره مهم‌ترین موضوعات در عرصه روابط بین‌الملل بوده و نظریات متنوعی درباره چگونگی دستیابی به آن مطرح شده است. در این میان باید توجه داشت که چالش‌های صلح و امنیت در مناطق مختلف جهان متفاوت است به عنوان مثال در شرایطی که اتحادیه اروپا در چارچوب امنیت دسته جمعی و وابستگی متقابل اقتصادی به عرصه پس‌اوستفالیای پای گذارده است و چالش‌هایی چون تروریسم و جرایم سازمان یافته را مهم‌ترین چالش‌های امنیتی خود تعریف می‌کند، ماهیت چالش‌های امنیتی در مناطق دیگر جهان مانند خاورمیانه یا شاخ آفریقا کاملاً متفاوت است. در منطقه آسیای جنوب شرقی نیز می‌توان از چالش‌های امنیتی متفاوتی سخن گفت. در واقع به نظر می‌رسد که امنیت در مناطق مختلف جهان با چالش‌های مختلفی مواجه است. از این رو است که برخی از پژوهشگران در قالب مجموعه‌ها و مناطق مختلف امنیتی به این پدیده پرداخته‌اند. این مقاله به دنبال آن است که با نگاهی اجمالی به چالش‌های صلح و امنیت در منطقه خاورمیانه به بررسی دقیق‌تر بحران‌های سیاسی عراق پس از سقوط صدام حسین و جنگ داخلی جاری در سوریه در پرتو نظریه‌های امنیتی بپردازد. بر این اساس پرسش اصلی مقاله چنین است: چالش‌های امنیتی در عراق پس از سقوط صدام و سوریه پس از آغاز خیزش عربی جدید چیست و در پرتو چه نظریه‌هایی قابل تبیین است؟ برای پاسخ به پرسش اصلی پژوهش، در ابتدا به مباحث نظری درباره امنیت در جهان سوم پرداخته می‌شود و سپس گذاری اجمالی بر وضعیت پیچیده امنیتی خاورمیانه خواهیم داشت. در پایان بحران‌های امنیتی عراق پس از سقوط صدام و جنگ داخلی جدید در سوریه مورد بررسی و واکاوی قرار می‌گیرند. مهم‌ترین یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که در عراق و سوریه ترکیب پیچیده و چندلایه‌ای از بحران‌های امنیتی داخلی و خارجی به چشم می‌خورد که تأثیرات تقویت‌کننده‌ای بر یکدیگر دارند و تنها با بهره‌گیری از رویکردهای تلفیقی قابل تبیین هستند.

مباحث نظری پیرامون امنیت ملی در جهان سوم

اگر امنیت ملی را از منظری تبارشناسانه بررسی کنیم در خواهیم یافت که مفهومی غربی و عمدتاً آمریکایی است که پس از جنگ جهانی دوم مطرح شد. در واقع این تعبیر در



واکنش به نیازها و شرایط یک دسته متمایز از دولتها ظهور پیدا کرد. دولتهای غربی عمدتاً از جوامعی قدرتمند و بادوام برخوردارند. تمدن و اقتصاد آنها مقیاس جهانی دارد و بسیاری از دولتهای این گروه از کشورها، حتی کشورهای کوچکی مثل سوئد، هلند و پرتغال از سنت یک قدرت بزرگ برخوردارند. پس از پایان جنگ جهانی دوم دولتهای غربی یک مجموعه امنیتی را شکل دادند که در آن هیچ کشوری از حمله نظامی از جانب دیگر کشور عضو گروه واهمه نداشت مگر آن که جنگی فراتر از این چارچوب بین بلوک شرق و غرب در می گرفت. در واقع پس از سال ۱۹۴۵ چشم انداز امنیتی کشورهای غربی تحت تأثیر اولویت جلوگیری از جنگ عمده دیگری میان قدرتهای بزرگ بوده است (آزر و مون ۱۳۸۸: ۳۰) البته در سالهای پس از فروپاشی شوروی و با توجه به عدم وجود چشم انداز درگیری جهانی عمده، اروپایی ها مباحثی چون تروریسم، سلاحهای کشتار جمعی، جرایم سازمان یافته، دولتهای وامانده و منازعات منطقه‌ای را بیشتر به مثابه تهدیدهای امنیتی تلقی نموده‌اند طوری که در راهبرد امنیتی اروپا در سال ۲۰۰۳ این مباحث نمود بالایی داشته است (هنسن، تافت و ویول ۱۳۹۰: ۱۰۳). به هر حال امنیت ملی در کاربرد غربی آن با اولویت جلوگیری از بروز جنگ درهم آمیخته است. در واقع باید توجه داشت که این مفهوم در رابطه با کشورهای غربی به کار میرفت که تهدید علیه آنها جنبه خارجی داشت و عمدتاً رژیم‌های سیاسی آنها در عرصه داخلی مورد قبول جامعه بودند و مراحل دولت ملت سازی انجام گرفته بود.

در این میان امکان یا امتناع کاربرد مفهوم امنیت ملی درباره کشورهای جهان سوم همواره مورد بحث بوده است. برخی بر این باورند که در جهان سوم نیز امنیت متأثر از تهدیدات خارجی تعیین شده و عمدتاً جنبه نظامی دارد لذا رویکرد واقع‌گرایانه در رابطه با جهان سوم نیز قابلیت استفاده دارد. در این میان نظرات دیگری نیز وجود دارد. باری بوزان استدلال می کند که به دلیل شکاف عمیق بین رژیم‌های سیاسی و مردم در جهان سوم، مفهوم امنیت حکومت برای این دسته از حکومتها مناسب‌تر و اطلاق امنیت ملی دشوار است. در واقع امنیت ملی توسط و برای کشورهایی تکوین یافته که در آنها فاصله میان تشکیلات حکومتی از یک طرف و جامعه و شهروندان از سوی دیگر بسیار کمتر است. محمد ایوب نیز با تأکید بر این که مفاهیم و رویکردهای امنیت ملی چندان به وضعیت کشورهای جهان سوم نپرداخته‌اند و عدم دولت ملت‌سازی در این کشورها را مورد توجه قرار نداده‌اند، به لزوم نظریه پردازی‌های جدید در این رابطه اشاره می کند (Ayoob: 1995).

به طور کلی پژوهشگران مختلفی مانند باری بوزان، کرولین تامس، محمد ایوب، آزر و مون و دیگران تأکید کرده‌اند که چالش‌های امنیت در کشورهای جهان سوم عمدتاً داخلی است نه خارجی و همچنین ابعاد نرم افزاری امنیت مانند ضعف مشروعیت و یکپارچگی نیز باید لحاظ شود و از رویکردهای تقلیل گرایانه نظامی محور پرهیز شود. در واقع تقویت نظامی نمی‌تواند به تنهایی برای این کشورها امنیت‌بخش باشد. همچنین آنها تأکید کرده‌اند که میراث استعمار، ضعف دولت ملت‌سازی، شکاف عمیق بین دولت ملت نیز باید لحاظ شود و این عوامل در کنار هم باعث شده تا چالش‌های امنیتی در جهان سوم بسیار پیچیده‌تر و چند لایه‌تر از کشورهایی غربی شود. از جمله مطالعات عمیقی که تلاش کرده‌اند با رویکردی تلفیقی به چالش‌های امنیتی جهان سوم بپردازند می‌توان به نظریه آزر و مون و همچنین پژوهش ریچارد لیتل اشاره کرد.

ادوارد آزر و چونگ این مون برای تشریح وضعیت امنیتی کشورهای جهان سوم، علاوه بر محیط امنیتی و سخت افزار امنیتی به بعد نرم افزاری امنیت نیز تأکید می‌کند. از نظر آنها، هرگونه ارزیابی معنادار از نحوه اجرای امور امنیتی در جهان سوم باید مبتنی بر تشریح تعامل پویای محیط امنیتی، سخت افزار و نرم افزار با یکدیگر باشد. محیط امنیتی را می‌توان بر اساس تهدیدات، عملیاتی کرد. وجه سخت افزار با عامل قابلیت عملیاتی می‌شود. همچنین از آنجایی که مشروعیت و یکپارچگی معمولاً به صورت ظرفیت سیاسی متبلور می‌شوند، وجه نرم‌افزاری نیز با عامل ظرفیت سیاسی مشخص می‌شود. آزر و مون با توجه به سطوح مختلف مؤلفه‌های بالا در کشورهای جهان سوم به تقسیم‌بندی وضعیت امنیتی آنها می‌پردازند. امن‌ترین کشورها کشورهایی هستند که دارای تهدید کم، قابلیت بالا و ظرفیت سیاسی قابل تطبیق هستند. بدترین نوع ناامنی نیز در کشورهایی مانند لبنان مشاهده می‌شود که تهدید زیاد، قابلیت‌ها کم و ظرفیت‌های سیاسی شکننده است (آزر و مون ۱۳۸۸: ۱۳۹-۱۳۶).

از منظری دیگر می‌توان برای بررسی وضعیت امنیت در جهان سوم به دو محور عمده اشاره می‌کند که عبارت‌اند از ماهیت حکومت و ماهیت محیط. بهترین و موثرترین معیار امنیت در چهارچوب ماهیت حکومت «انسجام سیاسی اجتماعی» و در چهارچوب ماهیت محیط «نوع محیط امنیتی» است که باری بوزان آن را برای سنجش قابلیت تسری ایده امنیت ملی به جهان سوم به کار برده است. در این میان شاخص‌سازی ریچارد لیتل برای مؤلفه‌های بالا پراهمیت است. لیتل سه شاخصه «حکومت‌های یکپارچه»، «حکومت‌های چندپاره» و «حکومت‌های دستخوش بی‌نظمی» را برای متغیر انسجام سیاسی اجتماعی به کار گرفته است. منظور از حکومت‌های یکپارچه حکومت‌هایی

هستند که با حمایت مردم و یا حداقل مخالفت آنها، به طور مشروع و انحصاری حفظ می‌شوند. حکومت‌های چندپاره حکومت‌هایی هستند که قدرتشان از راه سلطه حفظ شده است و رقابت بین گروه‌های مختلف داخل کشور برای دست یافتن به حکومت وجود دارد و مشروعیت در آن چندپاره است. حکومت‌های دستخوش بی‌نظمی حکومت‌هایی هستند که مشروعیت در آنها بسیار ضعیف است و هیچ گونه اقتدار و قدرت مسلطی بر آنها وجود ندارد و مدام میان گروه‌های مختلف که قدرت نسبتاً برابری دارند، درگیری مسلحانه برای گسترش نفوذ و قدرت وجود دارد (عبدالله خانی ۱۳۸۲: ۱۴۲-۱۴۱).

لیتل درباره نوع «محیط امنیتی» نیز سه شاخصه «تعادل قوای متقارن»، «تعادل قوای نامتقارن» و «تعادل قوای فراملی» را به کار گرفته است. تعادل قوای متقارن مربوط به محیط امنیتی کشورهای قوی با قوی، تعادل قوای نامتقارن مربوط به محیط امنیتی کشورهای قوی با ضعیف، و تعادل قوای فراملی مربوط به محیط امنیتی کشورهای ضعیف با ضعیف است. بر اساس نظر لیتل کشورهای غربی مصداق حکومت‌های یکپارچه هستند و از آنجایی که جزو کشورهای قوی هستند، محیط امنیتی آنها براساس موازنه قوای متقارن شکل گرفته است. در حالت موازنه قوای نامتقارن، محیط امنیتی بر اثر مداخله کشور قوی در ضعیف تشکیل می‌شود که می‌تواند در شکل حمایت کشور قوی از یک گروه خاص یا فعالیت علیه آن یا تمایل یک گروه خاص داخل کشوری ضعیف به منظور بهره‌مندی از اتحاد با کشور قوی برای غلبه بر رقبای نمایان شود. در حالت تعادل قوای فراملی نیز محیط امنیتی بر اثر مداخله و یا تأثیر سیاست داخلی یک کشور ضعیف در کشور ضعیف دیگر شکل می‌گیرد (همان: ۱۴۳). در این میان باید توجه داشت که قوت و ضعف یک کشور به مثابه یک حکومت (یعنی میزان انسجام سیاسی اجتماعی آن) با قوت و ضعف یک کشور به مثابه یک قدرت (یعنی گستره و ابعاد منابع و قابلیت‌هایی که در اختیار دارد) اشتباه گرفته نشود. حتی قدرتهای بزرگ مانند اتحاد شوروی سابق و یا قدرتهای متوسط مانند پاکستان و آفریقای جنوبی هم می‌توانند به عنوان حکومت، ضعف‌هایی داشته باشند (آزر و مون، ۱۳۸۸: ۳۰).

رویکرد بوزان و شاخص‌سازی‌های لیتل در مجموع درک مناسبی را از وضعیت و چالش‌های امنیت در جهان سوم ارائه می‌دهند. البته باید توجه داشت که جهان در حال توسعه یا جهان سوم خود چتر فراگیری شده که مجموعه‌های بسیار متنوعی را در بر گرفته است که خود نظریه‌پردازی‌های مجزایی را می‌طلبد. در واقع جهان سوم خود به چند منطقه تقسیم می‌شود که هر کدام با دیگری اختلافاتی دارند به عنوان مثال در آفریقای مرکزی دولت بسیار ضعیف است، در جنوب شرقی آسیا مباحث امنیت جمعی

حائز اهمیت است، حال آن که در خاورمیانه به دلیل وجود نظام وستفالیایی احتمالاً واقع‌گرایی توانایی تبیینی بهتری داشته باشد (مختاری، ۱۳۸۱: ۱۳-۱۲). اگر از منظر شاخص سازی لیتل نگاه کنیم نیز بدون شک آفریقای زیرصحرایی و خاورمیانه از منظر محیط امنیتی و انسجام سیاسی اجتماعی متفاوت‌اند. با این حال بحران مشروعیت البته به درجات مختلف در بیشتر کشورهای این منطقه نیز وجود دارد. در بخش بعدی گذاری بر اوضاع امنیتی خاورمیانه خواهیم داشت تا مشخص کنیم چه رویکردی قابلیت تبیینی مناسبی در رابطه با این منطقه دارد و تلاش خواهیم کرد درک مناسب‌تری از چالش‌های امنیتی این منطقه حاصل شود.

چالش‌های امنیتی در خاورمیانه: تلفیقی از سطوح داخلی و خارجی

نگاهی اجمالی به چالش‌های امنیتی در خاورمیانه حاکی از سطح بالای منازعات، معمای امنیت و رقابت تسلیحاتی است. در وهله اول به نظر می‌رسد که رویکرد واقع‌گرایی به خوبی وضعیت امنیتی خاورمیانه را تبیین کند. همان طور که می‌دانیم واقع‌گرایی فرض می‌کند که نظام بین‌الملل آنارشیک است و در آن هیچ پلیس کارآمدی وجود ندارد که ناقضان قوانین بین‌المللی را مجازات کند. وضعیت آنارشیک پویایی یک نظام فاقد اقتدار مرکزی را به تصویر می‌کشد و البته به معنای هرج و مرج گونه بودن نیست بلکه اصل نظم دهنده‌ای است که رفتارهای مشابهی را تجویز می‌کند (Waltz, 1979: 88-92) همچنین واقع‌گرایی فرض می‌کند که دولت‌ها دارای قابلیت تهاجمی هستند و از نیت هم آگاه نیستند. در چنین شرایطی و با توجه به اینکه بقا مهم‌ترین انگیزه بازیگران است، لذا دولت‌ها مجبور می‌شوند تا به خود متکی شوند. در واقع آنارشیک بودن نظام به خودیاری منجر می‌شود. البته از آن جایی که بازیگران از نیت هم آگاه نیستند، لذا تقویت تسلیحاتی یک کشور که می‌تواند انگیزه‌ای تدافعی داشته باشد، ممکن است از سوی دولت دیگر تهدید تلقی شود و لذا باعث افزایش سرمایه‌گذاری کشور دوم بر امور نظامی شود. در چنین چرخه‌ای کشورها مدام به سمت نظامی‌گری می‌روند و مدام نیز احساس ناامنی بیشتری می‌کنند که در واقع همان معمای امنیت است.

بررسی وضعیت خاورمیانه حاکی از آن است که کشورهای این منطقه در واکنش به احساس تهدید از یکدیگر به تقویت تسلیحاتی دست زده‌اند. این امر در واقع تأیید کننده نظریه استفان والت است مبنی بر اینکه کشورها نه در مقابل قدرتمندترین دولت بلکه در مقابل تهدیدآمیزترین دولت دست به موازنه می‌زنند و تهدید نیز برآیندی از چهار مؤلفه مجاورت، نیت تهاجمی، قدرت تهاجمی و قدرت متراکم است (Walt, 1988). اوا بلین در

پژوهشی نشان می‌دهد که کشورهای خاورمیانه در زمره کشورهای هستند که بیشترین هزینه‌ها را صرف امور نظامی و امنیتی می‌کنند و هزینه بالایی را صرف خرید تسلیحاتی می‌کنند. هفت کشور ایران، مصر، اسرائیل، عربستان سعودی، الجزایر، کویت و امارات متحده عربی در سال ۲۰۰۰ میلادی ۴۰٪ بازار تسلیحاتی جهان را شکل دادند (Bellin, 147: 2004). در سالهای اخیر نیز روند معمای امنیتی و نظامی شدن در منطقه رشد چشمگیری یافته است. جالب آن که بسیاری از کشورهای عربی خلیج فارس عمدتاً سیاستهای موازنه داخلی که معطوف به ارتقای قابلیت نظامی داخلی و موازنه خارجی که معطوف به اتحاد و ائتلاف خارجی عمدتاً با ایالات متحده است را در مقابل آنچه خود احساس تهدید از سوی ایران می‌دانند، توسعه داده‌اند. آنها با برجسته کردن برنامه هسته‌ای و موشکی ایران آن را تهدیدی برای خود تلقی می‌کنند و در مقابل آن به گسترش تسلیحاتی و اتحاد و ائتلافهای نظامی با امریکا پرداخته‌اند.

بررسی تاریخ این منطقه نیز دلالت‌های واقع‌گرایانه را تقویت می‌کند. از جمله اینکه تجاوز عراق به ایران نمایان کرد که ابعاد خارجی و نظامی همچنان وجه غالب ناامنی را در منطقه شکل می‌دهند. این واقعه نیز ساختار آنارشیک منطقه‌ای خاورمیانه را به وضوح نمایان می‌کند زیرا که در این واقعه نیز هیچ پلیس کارآمد و دستگاه قضایی توانمندی برای مجازات خاطی وجود نداشت. جالب آن که تجاوز صریح عراق به ایران با واکنش چندانی در شورای امنیت و مجامع دیگر مواجه نشد. همچنین تجاوز عراق به کویت را نیز باید مورد توجه قرار داد. جالب آن که در این واقعه اتحاد عظیمی از کشورها علیه رژیم صدام شکل گرفت که در نهایت به اخراج عراق از کویت و اعاده حاکمیت به رژیم کویت منجر شد. این واقعه نیز نمایانگر آن بود که دخالت بین‌المللی تنها منتج از منافع و علایق قدرتهای بزرگ است و نه هنجارها و سازوکارهای نهادینه بین‌المللی زیرا که تجاوز عراق به کویت و تجاوز عراق به ایران هر دو اقدامی تجاوزگرایانه بود، حال آن که منافع قدرتها و شرایط بین‌المللی به نتایج سیاسی مختلفی منجر شد.

در این میان باید توجه داشت که منطقه خاورمیانه سرشار از عوامل منازعه ساز تاریخی است که زمینه تنش و برداشتهای تهدیدآمیز از یکدیگر را گسترش می‌دهد از جمله این که منازعات مرزی پیچیده‌ای تقریباً بین تمامی کشورهای این منطقه وجود دارد. منازعه بین ایران و امارات بر سر جزایر سه‌گانه ایرانی، منازعه ایران با عراق در رابطه با اروندرود که نقش مهمی در بروز جنگ تحمیلی داشت، اختلاف عراق و کویت، منازعه قطر و بحرین، منازعه مصر و اتیوپی، منازعه عمان و امارات متحده عربی، منازعه قطر و عربستان سعودی، منازعه عربستان و امارات تنها بخشی از تعارضات مرزی در این منطقه

است (ابراهیمی‌فر، ۱۳۸۵: ۲۲-۲۷). بدون شک برخی شکافهای عمیق تاریخی فرهنگی مانند شکاف شیعه سنی و شکاف اعراب و غیر اعراب نیز زمینه‌های بدبینی و حتی تخاصم را ایجاد کرده است. البته باید توجه داشت که خاورمیانه را می‌توان به مناطق امنیتی مختلفی تقسیم کرد. فرهاد قاسمی، شبکه منطقه‌ای خاورمیانه را با توجه به پنج منطق چرخه جهانی قدرت، چرخه محلی و منطقه‌ای قدرت، منطق تهدیدات، منطق همجواری و گفتمان حاکم بر نخبگان ملی کشورها به پنج منطقه شامات خاورمیانه‌ای، حوزه غربی خاورمیانه، حوزه خلیج فارس، حوزه جنوب غربی آسیا، ترکیه و در نهایت حوزه حاشیه‌ای (آسیای میانه و قفقاز) تقسیم کرده است (قاسمی، ۱۳۹۰: ۲۹۸-۲۹۷).

در مجموع و گذشته از تقسیم‌بندی‌های بالا به نظر می‌رسد که واقع‌گرایی برخلاف موفقیت در تبیین پاره‌ای از مسایل منطقه‌ای با چالشهایی جدی برای اطلاق بر خاورمیانه مواجه باشد. اول اینکه به دلیل بحران مشروعیت عمیق چندان نمی‌توان از امنیت ملی سخن گفت و امنیت رژیم موضوعی نمایان تر است. چه بسا رژیمهای سیاسی خود به شیوه‌های مختلف امنیت کشور را مورد هدف قرار داده و برای حفظ خود، حتی تمامیت ارضی کشور را مخدوش کنند. اقدامات صدام حسین و سلب حاکمیت بسیاری از مناطق شمالی و کردنشین در اواخر دوره صدام را از این منظر می‌توان بررسی کرد. در واقع بسیاری از اوقات سیاست خارجی کشورهای منطقه معطوف به مشکلات داخلی آنها به شیوه‌ای تهاجمی صورت‌بندی می‌شود که این پدیده خود زمینه ساز شکل‌گیری معضلات امنیتی خارجی را فراهم می‌آورد.

بیشتر کشورهای منطقه همچنین از معضلات امنیتی داخلی نیز رنج می‌برند که ناشی از ضعف روندهای دولت ملت‌سازی است. مشکلات ترکیه با اکراد، مشکلات فرقه‌ای پیچیده در سوریه، شکافهای قبیله‌ای و مذهبی عمیق در عراق، برخی گرایشهای جدایی طلبانه در ایران، شکافهای مذهبی و فرقه‌ای چندلایه در لبنان که به جنگهای داخلی طولانی مدت منجر شده، تنها برخی از جنبه‌های داخلی امنیت در خاورمیانه را شکل داده‌اند. البته عوامل بالا در کشورهای متفاوت یکسان نیست و نقش عوامل داخلی و خارجی در امنیت کشورهای فوق متفاوت است. در این میان پیوند چالشهای امنیتی داخلی و خارجی در خاورمیانه به پیچیدگی‌های آن افزوده است. در واقع در بسیاری از اوقات، حمایت‌های خارجی از برخی چالشها و مدعیان داخلی وضعیت بغرنجی را پدید آورده است که به ویژه در عراق پس از صدام و سوریه پس از بهار عربی نمایان است. در بخش بعدی تلاش می‌کنیم تا با بررسی عوامل داخلی و خارجی امنیت در چارچوب

متغیرهای انسجام سیاسی و اجتماعی و نوع محیط امنیتی، چالشهای امنیتی پیچیده عراق و سوریه را بررسی کنیم.

بحران‌های امنیتی عراق جدید در پرتو رویکرد دوسطحی

حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و سقوط سریع صدام حسین که با تلفات محدودی صورت پذیرفت، در ابتدا شکل‌گیری نظام سیاسی باثبات و دموکراتیکی در عراق را نوید می‌داد، اما چندان به طول نینجامید که اوضاع بسیار پیچیده‌ای عراق را فراگرفت و این کشور در فضای پیچیده‌ای از منازعات خشونت‌آمیز قومی مذهبی داخلی، دخالت بازیگران منطقه‌ای و جاه‌طلبی‌های قدرتهای بزرگ فرو رفت. در سطح داخلی، اقدامات تروریستی و خشونت طلبانه از سوی گروههای مختلف رخ داد. نزاع شدید میان سنی‌ها و شیعیان، خشونت علیه مسیحیان، تنش بین اکراد و اعراب، اوضاع داخلی عراق را چنان پیچیده و ناامن کرد که هر گونه اطلاق رویکرد واقع‌گرایانه را بر عراق پس از صدام دشوار می‌ساخت. برای فهم چرایی این منازعات که در بمب‌گذاری، ترور و جنگهای فرقه‌ای مذهبی نمود می‌یافت، باید گریزی به شکل‌گیری دولت و الگوی دولت ملت سازی در عراق معاصر داشت.

یک بررسی اجمالی در تاریخ عراق نشان می‌دهد که دولت حاکم بر این کشور یک دولت بی‌ریشه یا فاقد پایگاه اجتماعی و مقبولیت فراگیر بوده است و یک دولت ملت فراگیر که تجلی نهادین و فراگیر همه گروه بندیهای قومی و مذهبی باشد، شکل نگرفته است. الگوی حاکم بر فرآیند ملت سازی در عراق از زمان ملک فیصل تا زمان سقوط صدام حسین، از نوع همانندسازی اجباری یا ادغام تحمیلی و سرکوبگرانه گروههای قومی کرد، ترکمن و ارمنی در هویت ملی عربی و نیز سرکوب شیعیان از سوی اقلیت حاکم عرب زبان سنی مذهب بوده است. بنابراین دولت عراق نماینده واقعی تمام گروههای مذهبی و قومی یا تجلی نهادین ملت فراگیر نبودند، بلکه در عمل نماینده اقلیت حاکم عرب زبان سنی مذهب و نخبگان آن بودند (سردارنیا، ۱۳۹۱: ۱۳). در این میان باید توجه داشت که خشونت و سرکوبی که از سوی دولت اقلیتی عرب سنی علیه سایر جریانات مذهبی قومی مانند شیعیان و اکراد در طول زمان به ویژه دوره صدام حسین اعمال شد، عمیقاً زمینه تضادهای عمیق مذهبی فرقه‌ای را ایجاد کرد و بر پتانسیل خشونت و کینه در این کشور افزود. استفاده از سلاحهای شیمیایی علیه اکراد و سرکوب شدید و خشونت‌آمیز شیعیان در سال ۱۹۹۱ تنها برخی از اقدامات دولت صدام بود که بر شکافهای مذهبی و قومی در این کشور دامن زد و پتانسیل خشونت را گسترش داد.



فصلنامه علمی پژوهشی
سیاست جهانی،
دوره دوم،
شماره اول،
بهار ۱۳۹۲

اگر به تحولات پس از فروپاشی صدام نگاهی کنیم، درمی‌یابیم که با فروپاشی ساختار قدرت مبتنی بر انحصار قدرت در دست سنی‌های عرب زبان، قدرت جریانهای شیعی و اکراد به مرور گسترش می‌یابد طوری که رییس جمهور و نخست وزیر کنونی عراق به ترتیب از اکراد و شیعیان هستند. با این حال چنین تحولاتی اصلاً برای بخش عظیمی از اعراب سنی مذهب که عمدتاً در نواحی مرکزی عراق سکنی گزیده اند، قابل پذیرش نبود. بررسی روند خشونت و ناامنی در عراق جدید حاکی از آن است که بیشتر ناآرامی‌ها و شورشها در مثلث سنی نشین عراق که شامل مناطقی چون فلوجه، تکریت و الرمادی است، به وقوع پیوسته است. در واقع این نواحی خاستگاه اصلی حزب بعث عراق بوده و دولت صدام با تکیه بر حمایت بی دریغ این جمعیت بر اکراد و شیعیان حکمرانی می‌کرد. (http://www.asnoor.ir/Public/News/ViewNews.aspx?Code=145087) به طور کلی جامعه عراق از سه شکاف اصلی برخوردار است: شکاف مذهبی بین اکثریت شیعه و اقلیت سنی مذهب؛ شکاف قومی زبانی بین اکثریت عرب و اقلیت غیرعرب کرد، ارمنی و ترکمن؛ شکاف بین اکثریت مسلمان و اقلیت غیرمسلمان ارمنی و آشوری (سردارنیا، ۱۳۹۱: ۱۴) لازم به ذکر است که در بسیاری از شهرهای عراق نیز شکافهای بالا بروز دارد به عنوان مثال کرکوک به طور تاریخی کردنشین بوده، با این حال در دوره‌های مختلف پس از دهه ۱۹۶۰ سیاستهای عربی‌سازی در این منطقه دنبال شد که معطوف به تغییر بافت جمعیتی این شهر پراهمیت بود به صورتی که کوچاندن اکراد و اسکان دادن اعراب دنبال شد. این سیاستها خود باعث شکل‌گیری تعارض بین اعراب و اکراد در دوره پس از صدام شد به گونه‌ای که بسیاری از اکراد به این منطقه برگشته و خواهان استیفای حقوق خود بودند.

اگر بخواهیم بر اساس مؤلفه انسجام سیاسی اجتماعی مورد نظر لیتل به بررسی وضعیت عراق در دوره صدام و پس از آن پردازیم، باید گفت که حکومت صدام را میتوان در زمره حکومت‌های چندپاره تقسیم‌بندی کرد. همان طور که گفتیم حکومت‌های چندپاره حکومت‌هایی هستند که قدرتشان از راه سلطه حفظ شده است و رقابت بین گروه‌های مختلف در داخل کشور برای دست یافتن به حکومت وجود دارد و مشروعیت در آن چندپاره است. با این حال پس از سقوط صدام رگه‌هایی از حکومت دستخوش بی‌نظمی ملاحظه می‌شود زیرا که در بسیاری از مناطق عملاً هیچ گونه اقتدار و قدرت مسلطی بر آنها وجود ندارد و مدام میان گروه‌های مختلف که قدرت نسبتاً برابری دارند، درگیری مسلحانه برای گسترش نفوذ و قدرت وجود دارد. در این میان پس از پدیده موسوم به بهار عربی و به ویژه در سالهای ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ عملاً بی‌نظمی و اغتشاش ناشی از بحران

سوریه در این کشور نیز نمود یافته و شورشهای وسیعی به ویژه در مناطق سنی نشین روی داده به گونه ای که هم اکنون کنترل مناطقی چون فلوجه و الرمادی عملاً از دست دولت مرکزی خارج شده است. البته کنترل و اقتدار دولت در نواحی کردنشین و حتی جنوبی نیز با ابهام مواجه است و عملاً شبه نظامیان مختلفی در کشور به نقش آفرینی می پردازند. در این میان باید توجه داشت که بحرانهای امنیتی داخلی این کشور در ترکیب با مداخلات خارجی وضعیت بغرنجی را ایجاد کرده است.

بررسی محیط امنیتی عراق پس از صدام حاکی از شکل گیری تعادل قوای نامتقارن یعنی مربوط به محیط امنیتی کشورهای قوی با ضعیف است که می تواند در شکل حمایت کشور قوی از یک گروه خاص یا فعالیت علیه آن یا تمایل یک گروه خاص داخل کشوری ضعیف به منظور بهره مندی از اتحاد با کشور قوی برای غلبه بر رقیب نمایان شود. اگرچه کشورهای عربستان سعودی، ایران و ترکیه هر کدام با چالشهایی مواجه اند اما از آنجایی که قدرت پدیده ای نسبی است، در محیط منطقه ای عراق پس از صدام، کشورهای قدرتمندی محسوب می شوند و هر کدام به شیوه های مختلفی به دنبال گسترش نفوذ در عراق پس از صدام بوده اند.

تلاشهای ایران در سالهای پس از اشغال عراق معطوف به عدم شکل گیری نظم مورد نظر امریکا و همچنین حمایت از جریانات وابسته شیعی بوده است. در این راستا حمایتهای ایران از دولت مالکی بسیار پراهمیت بوده و نقش مؤثری در تداوم این دولت داشته است. انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ در عراق به روشنی نفوذ قابل توجه ایران در عراق و نقش آن در تداوم قدرت مالکی را به تصویر می کشد. انتخابات پارلمانی مارس ۲۰۱۰ عراق را می توان عرصه زورآزمایی قدرت بین جریانهای طرفدار ایران و گروههای ضد ایرانی دانست (Hunter, 2010: 219). در این انتخابات گروه عراقیه به رهبری ایادعلاوی، با کسب ۹۱ کرسی بیشترین رأی را به خود اختصاص داد اما سازوکارهای قانونی و عدم توافق گروههای عراقی در تقسیم قدرت و به بن بست رسیدن انتخابات، بعد از گذشت هشت ماه منجر به انعقاد توافقنامه اربیل شد. در این توافقنامه پستهای مهم سیاسی بین این گروهها تقسیم و سرانجام نوری مالکی مجدداً مامور تشکیل کابینه شد. در این میان همان طور که گفته شد نقش پررنگ ایران در نزدیکی دوباره گروههای شیعی از جمله گروه صدر و حمایت از ادامه نخست وزیری مالکی بسیار تعیین کننده به نظر می رسد. (cordesman and khazai, 2012: 35-37) در رابطه با نقش تعیین کننده ایران در عراق، قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس ایران گفته است که ایران در جنوب

لبنان و عراق نیز حضور دارد و در واقع این مناطق به نوعی تحت تأثیر عملکرد و تفکر جمهوری اسلامی ایران هستند (www.jahannews.com/prtc40qip2bqxe8.ala2.html) جالب آن که قدرت‌گیری شیعیان نزدیک به ایران و افزایش نفوذ ژئوپولیتیکی جمهوری اسلامی، عملاً باعث شکل‌گیری رقابتهای پیچیده منطقه‌ای به ویژه بین ایران و عربستان برای افزایش نفوذ شده است. عربستان پس از به قدرت رسیدن شیعیان نزدیک به ایران در عراق، احساس می‌کند که نفوذ منطقه‌ای ایران و شیعیان گسترش یافته است و بر همین اساس به انحای مختلف تلاش کرده تا جریان‌ات سنی و معارضین را تقویت کند. بی‌علاقگی عربستان در به رسمیت شناختن عراق تا جایی بوده است که بعد از شکل‌گیری دولت جدید، حتی از ارسال پیام تبریک هم برای دولت مردان عراقی خودداری کردند. بدین ترتیب رفتار خصمانه عربستان با دولت عراق از ابتدا و در زمان دولت انتقالی ابراهیم جعفری نیز روشن بوده است (شجاع، ۱۳۸۵: ۴۷). رژیم عربستان با راهکارهای مختلفی مانند حمایت از بعثی‌ها و گروه‌های تکفیری و جریانهای معارضی مانند طارق الهاشمی تلاش کرد که روند نهادینه شدن و تثبیت قدرت سیاسی براساس مؤلفه‌های جمعیتی را مخدوش کند؛ این سیاستها نقش موثری در ناامنی متداوم در عراق داشته است طوری که مقامات عراقی نیز اشاره کرده‌اند که عربستان با کمک‌های مالی و حمایت‌های آموزشی و فکری از وهابیون، مجری بسیاری از انفجارهای خونین در عراق بوده است. به نظر می‌رسد که اهداف اصلی عربستان مقابله با نفوذ سیاسی مذهبی ایران، ناکارآمد جلوه دادن دولت عراق و ترویج مذهب وهابیت بوده است.

در این میان با شکل‌گیری پدیده موسوم به بهار عربی و روند جنگ داخلی در سوریه، رقابت قدرتهای منطقه‌ای به ویژه ایران و عربستان به منتها درجه خود رسیده است. سیاستهای این دو کشور در تمام کشورهای منطقه رودر روی هم قرار گرفته است. در یمن ایران از انقلابیون و حوثی‌ها حمایت می‌کند و عربستان از تثبیت اوضاع و سلفی‌ها؛ ایران در مصر از اخوان المسلمین حمایت کرد و عربستان از کودتای نظامیان؛ ایران در بحرین از مردم حمایت کرد و عربستان از رژیم؛ ایران در سوریه از رژیم اسد حمایت می‌کند و عربستان از معارضان. با شکل‌گیری جنگ داخلی در سوریه و تبدیل این کشور به کشوری دستخوش بی‌نظمی، ناآرامی و ناامنی‌های سوریه به عراق نیز سرایت کرده که از جمله می‌توان به شکل‌گیری گروه موسوم به داعش (دولت اسلامی عراق و شام) و افزایش تحرکات القاعده اشاره کرد که وضعیت امنیتی عراق را بسیار پیچیده‌تر کرده و دخالت بازیگران منطقه‌ای را نیز گسترش داده است.

هم اکنون در عراق نیز گروه‌های مختلفی مانند ارتش آزاد عراق، داعش و دهها گروه مسلح قبیله‌ای مختلف که مورد حمایت بازیگران منطقه‌ای هستند، شکل گرفته‌اند. در این میان شواهد زیادی وجود دارد که عربستان با حمایت تسلیحاتی از سنی‌ها و گروه‌هایی مانند داعش به ملت‌هیب کردن اوضاع عراق اهتمام ورزیده و حتی مطرح شده است که عربستان در حمایت از داعش و علیه اقدامات ارتش عراق در الانبار تهدید کرده است که در صورت ادامه این وضعیت نیروهای نظامی خود را تحت عنوان سپر دفاع جزیره وارد خاک عراق خواهد کرد. (<http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1927304>) از طرف دیگر نقش آفرینی ترکیه در امور داخلی عراق نیز باید مورد توجه قرار گیرد که به ویژه پس از رخداد بیداری عربی، نمود پررنگ‌تری یافته است. برقراری روابط ویژه ترکیه با اقلیم کردستان عراق، حمایت از شکل‌گیری ارتش آزاد در عراق و حمایت از معارضان رژیم مالکی مانند طارق الهاشمی بخشی از سیاست‌های دولت اردوغان در رابطه با عراق را نمایان می‌کند که بر پیچیدگی اوضاع داخلی این کشور می‌افزاید و تعادل قوای نامتقارن را بیشتر متجلی می‌کند. البته ترکیه و عربستان و تاحدودی ایران از آسیب‌پذیری‌های داخلی نیز رنج می‌برند و می‌توانند از بحران عراق تأثیرپذیر نیز باشند که از جمله به تأثیر مسئله کردها بر امنیت ملی ایران و ترکیه می‌توان اشاره کرد.

به طور کلی در عراق ترکیب پیچیده و چند لایه‌ای از بحران‌های داخلی و منطقه‌ای به چشم می‌خورد که در چارچوب شاخص‌سازی ریچارد لیتل قابل تبیین‌اند. در سطح داخلی، عدم شکل‌گیری دولت ملی و وجود شکاف‌های عمیق بین شیعیان و اهل سنت و اعراب و اکراد به گونه‌ای است که می‌توان از سه ملت مجزای کردها، شیعیان و اعراب سنی در سرزمین عراق نام برد. در این میان دهه‌ها حکومت سرکوبگرانه اعراب سنی مذهب بر سایر گروه‌های قومی مذهبی فضایی از بغض و کینه را در این کشور ایجاد کرده بود که با سرنگونی صدام حسین زمینه‌ساز خشونت شد. در واقع عدم پذیرش روند جدید تقسیم قدرت بر پایه مؤلفه‌های جمعیتی هیچ‌گاه به مذاق مثلث سنی نشین که پایگاه حکومت صدام را تشکیل داده بودند خوش نیامد. همچنین شکاف‌های قبیله‌ای در عراق را نیز باید مورد توجه قرار داد. در این میان، فروپاشی رژیم صدام گذار از حکومت چندپاره به رژیم دستخوش بی‌نظمی با محیط امنیتی تعادل قوای نامتقارن بود به گونه‌ای که پس از سقوط صدام و به ویژه در سال‌های اخیر عراق عملاً به حوزه نفوذ و رقابت قدرتهای منطقه‌ای تقسیم شد و هر یک از این بازیگران با حمایت از برخی مدعیان قدرت به پیچیدگی بیشتر اوضاع امنیتی عراق کمک کردند. در این میان کشوری چون عربستان با کمک‌های مادی و معنوی مختلف از وهابیون، مجری بسیاری از انفجارهای

خونین در عراق بوده است. در چنین شرایطی، جنگ داخلی در سوریه و از بین رفتن اقتدار مرکزی در این کشور وضعیت بسیار پیچیده‌ای را در عراق رقم زد. گسترش تحركات القاعده و شکل‌گیری گروه دولت اسلامی عراق و شامات که با حمایت‌های منطقه‌ای عربستان همراه است عملاً باعث درگیری‌های خونین و از بین رفتن اقتدار نیم بند دولت مالکی در نواحی سنی‌نشین کشور شده است. کردستان خودمختار عراق که سیاست خارجی مستقلی را دنبال می‌کند و تعارضات آن با دولت مالکی را نیز باید مورد توجه قرار داد. ترکیب این عوامل، ناامنی متداوم که تنها با درنظر گرفتن توأمان انسجام سیاسی - اجتماعی و نوع محیط امنیتی قابل تبیین است نمایان می‌کند.

بحران‌های امنیتی سوریه در پرتو رویکرد دو سطحی

هنگامی که اعتراضات سوریه از شهر کوچک حاشیه‌ای درعا آغاز شد، کمتر کسی فکر می‌کرد که طولانی‌ترین، پیچیده‌ترین و خشونت‌آمیزترین تحولات موسوم به بهار عربی در این کشور رخ دهد. هم اکنون بعد از گذشت سه سال از وقوع جنبش اعتراضی، جنگ داخلی پیچیده و خشونت‌آمیزی بین نیروهای مختلف در جریان است که دهها هزار کشته بر جای گذارده است. در یک سو، ارتش سوریه و نیروهای وفادار به اسد هستند، و در سوی دیگر گروه‌های مختلف و متنوعی مانند جبهه النصره، داعش و ارتش آزاد سوریه که علاوه بر نزاع با طرفداران اسد، منازعات خشونت‌آمیزی در میان خود آنها نیز در جریان است. از سوی دیگر این کشور به حوزه نفوذ قدرتهای منطقه‌ای تبدیل شده و مداخلات آنها به پیچیدگی اوضاع این کشور افزوده است. نزاعهای شدید فرقه‌ای - مذهبی و خشونت‌های غیرقابل وصفی که جریانهای مختلف داخلی علیه یکدیگر اعمال می‌کنند به گونه‌ای است که هرگونه اطلاق رویکرد واقع‌گرایی به وضعیت جاری سوریه را با ابهام مواجه می‌کند. در واقع چالش‌های امنیتی در این کشور وجه داخلی پرنگی دارد که البته در کنار عوامل خارجی وضعیت بغرنجی را ایجاد کرده است. برای فهم دقیق وضعیت فعلی سوریه باید گذاری تاریخی بر اوضاع سیاسی اجتماعی این کشور در سده اخیر داشته باشیم.

از نظر اجتماعی، مهم‌ترین ویژگی جامعه سوریه، ضعف انسجام اجتماعی و وجود فرقه‌های گوناگون مذهبی و قومی در این کشور است. در واقع در این کشور هویت ملی یکپارچه وجود ندارد و حتی درباره تعریف موجودیت سوریه نیز ابهام‌هایی وجود دارد. به طور کلی سوریه در سالهای قبل از جنگ جهانی اول، میان دو جنگ جهانی و پس از استقلال، سه هویت مستقل سیاسی و جغرافیایی داشته است. این کشور قبل از جنگ

جهانی اول یکی از استانهای امپراتوری عثمانی بود، در میان دو جنگ، سوریه به همراه لبنان و استان اسکندرون تحت سرپرستی فرانسویها قرار گرفت. در سال ۱۹۳۹ استان اسکندرون توسط سربازان ترک اشغال شد که البته این اشغال هیچ گاه مورد قبول سوریه قرار نگرفت. این کشور در نهایت در سال ۱۹۴۶ استقلال یافت. (کتاب سبزه، سوریه: ۳۲-۳۴) تاریخ سوریه از همان روزهای آغاز و مشخصا پس از کسب استقلال در آوریل ۱۹۴۶ همواره با کشمکشهای مداوم بر سر اینکه چه کسی کنترل دولت را در دست داشته باشد؟ چه جهت گیری ایدئولوژیکی باید اتخاذ شود؟ کشور باید چه هویتی داشته باشد؟ و حتی اینکه آیا باید این کشور به مثابه دولتی مستقل تداوم یابد یا نه؟ مواجهه بوده است. ریشه های این آشفتگی در ادبیات علمی که تقلا برای سوریه نامیده شده است، تا حد زیادی در منابع ضعف سوریه چه از درون و چه از بیرون ریشه دارد که از جمله می توان به ضعف نهادهای دولتی کشور که منجر به ضعف اعمال اقتدار بر مردم شده؛ شکافهای عمیق ایدئولوژیک و اقتصادی اجتماعی منطقه ای و شکافهای مذهبی و فرقه ای پیچیده؛ و شکاف روزافزون بین مراکز شهری و نواحی روستایی حاشیه ای اشاره کرد (Zisser: 2012). به قدرت رسیدن حافظ اسد در سال ۱۹۷۰ تغییری اساسی در روند تاریخ سوریه ایجاد کرد. رژیم اسد، ثبات سیاسی را به ارمغان آورده بود که پیش از آن هرگز دیده نشده بود و به نظر می رسد که تقلا برای سوریه به پایان رسیده است. حافظ اسد با ایجاد ثبات سیاسی، سوریه را به قدرتی منطقه ای تبدیل کرد که سایه اش بر تمام مناطق اطراف مستدام بود. با مرگ حافظ اسد، برخی می پنداشتند که بشار اسد قادر به پر کردن خلا قدرت سیاسی در کشور نباشد ولی با گذر ماهها و سالها به نظر می رسد که حکومت خاندان اسد تا آینده ای نامعلوم تداوم یابد (Zisser: 2012).

البته باید توجه داشت که تداوم حکومت حافظ و بشار اسد مبتنی بر نوعی اقتدارگرایی شدید فرقه ای بود که به مرور منجر به آسیب پذیری رژیم این کشور شد. بر اساس تقسیم بندی لیسابلیدس، رژیم حافظ و بشار اسد رژیمی تک حزبی با رقابت انتخاباتی محدود بودند (Blaydes, 2011: 210-231). عدم برگزاری انتخابات واقعی و گردش نخبگان خود زمینه شکل گیری بحرانهای مشارکت و مشروعیت را فراهم می آورد. همچنین فرقه گرایی یکی از مهم ترین ویژگیهای حکومت سوریه بوده که باعث نارضایتی بخشهای قابل توجهی از مردم شده بود. به عنوان مثال علویها در شرایطی که کمتر از پانزده درصد مردم سوریه را تشکیل می دهند، ستون فقرات حکومت حافظ و بشار اسد شامل ۹۰ درصد مناصب بالا در بخشهای نظامی و امنیتی را در دست داشتند (نیاکوئی، ۱۳۹۱: ۱۳۸). در واقع در جامعه پیچیده سوریه که مملو از شکافهای فرقه ای و مذهبی

است، حکومت حافظ و بشار اسد نماینده واقعی تمام گروه‌های مذهبی و قومی یا تجلی نهادین ملت فراگیر نبودند و بیشتر از فرقه علوی‌ها بودند. همچنین به سیاستهای سکولاریستی خاندان اسد باید اشاره کرد که اگرچه باعث حمایت اقلیتها می‌شد، ولی نارضایتی گسترده‌ای را به ویژه در میان بنیادگرایان سنی برمی‌انگیخت. بنیادگرایی اسلامی سوریه یک جنبش اعتراضی سنی علیه حکومت تحت سلطه علویها بوده و از این رو به جنبش اکثریت شیعه عراق در تقابل با رژیم سنی بعثی صدام حسین شبیه است (دکمجیان، ۱۳۷۷: ۲۰۲). به طور کلی اگر بخواهیم به بررسی وضعیت انسجام سیاسی اجتماعی در دوره حکومت حافظ و بشار اسد تا قبل از بیداری عربی بپردازیم، حکومت سوریه را می‌توان در قالب رژیم‌های چندپاره که مبتنی بر سلطه هستند، تقسیم‌بندی کرد. البته با توجه به صورت بندی جمعیتی کشور و شکافهای عمیق فرقه‌ای و خشونت بالای نخبگان سیاسی که به عنوان مثال در واقعه‌ای مانند حماه ۱۹۸۲ متجلی شد، می‌توان استدلال کرد که این سلطه شکننده و آسیب‌پذیر بوده است.

البته گذشته از عوامل سیاسی اجتماعی، عوامل اقتصادی به ویژه در دوره بشار اسد نیز نقش موثری در ایجاد نارضایتی‌های گسترده به ویژه در میان طبقات و نواحی حاشیه‌ای ایفا کرد. اصلاحات اقتصادی بشار اسد کارگران و کشاورزان سنی عرب را از رژیم بیگانه کرد. در واقع بشار بر خلاف پدر، اصلاحات اقتصادی را به تندی انجام داد و اگرچه تولید ناخالص ملی کشور گسترش یافت اما یارانه فقرا کاهش و استخدام در بخشهای دولتی نیز تقلیل یافت (Phillip, 2012: 69). در این میان باید توجه داشت که بورژوازی دولتی که منافع سرشاری از رژیم کسب می‌کند به صورتی منسجم از رژیم اسد دفاع و برخی این عامل را در عدم سقوط رژیم قابل توجه ارزیابی کرده‌اند. (Haddad, 2012) به طور کلی اگرچه رژیم بشار اسد همچنان سلطه خود را بر جامعه چندپاره سوریه تداوم میبخشید اما عوامل مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، زمینه بحرانهای عمیقی چون مشروعیت، مشارکت و توزیع را ایجاد و حکومت را متزلزل کرده بود. در چنین شرایطی تأثیر سرایتی اعتراضات در کشورهای عربی به سوریه رسید. اعتراضات سوریه برخلاف کشورهای دیگر منطقه عمدتاً از نواحی فقیرنشین حاشیه‌ای آغاز شد و در شهرهای بزرگی چون دمشق و حلب کم‌رنگ‌تر بود. در این میان شکافهای فرقه‌ای و مذهبی عمیق در جامعه سوریه به ویژه شکاف سنی علوی، ایدئولوژی‌های خشونت‌پرور مانند وهابیت و سلفی‌گری، تجربیات تاریخی ناخوشایند مانند حماه ۱۹۸۲ و پاسخ خشونت‌آمیز حکومت به برخی تظاهرات مسالمت‌آمیز در کنار هم جنبشهای اعتراضی این کشور را عملاً وارد فضای خشونت و جنگ داخلی کرد که در پرتو آن اقتدار و

حاکمیت رژیم سوریه فرو ریخته است. در حال حاضر بدون شک اوضاع سوریه شباهتی به گذار به دموکراسی ندارد بلکه تجلی شکافهای فرقه‌ای و مذهبی خشونت‌زایی است که علاوه بر ناامن کردن زندگی توده‌های مردم می‌تواند موجودیتی به نام سوریه را نیز با چالش مواجه کند.

در این میان، بحران سوریه به دلایل مختلف ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی تنها به بحرانی داخلی محدود نماند بلکه به سرعت تبدیل به بحرانی منطقه‌ای و حتی جهانی شد که بازیگران مختلف در پرتو آن اهداف متفاوتی را دنبال می‌کردند. این وضعیت خود به پیچیدگی بیشتر تحولات این کشور منجر شده است. اگر بخواهیم نمونه بارزی از نقش عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی در گسترش ناامنی در سوریه را مطرح کنیم، می‌توان به ورود هزاران جنگجوی وهابی از سراسر جهان به سوریه و حمایت‌های مادی و تسلیحاتی عربستان سعودی از آنها اشاره کرد. در سطح منطقه‌ای، تهران با حمایت‌های مختلف مالی، سیاسی و حتی لجستیکی از رژیم اسد نقش قابل توجهی در عدم سقوط بشار اسد ایفا کرده است. ایران احساس می‌کند که سقوط اسد باعث کاهش نفوذ ژئواستراتژیکش در خاورمیانه می‌شود. در واقع اتحاد بین ایران و سوریه پس از انقلاب اسلامی همواره تاکتیکی و ناشی از وجود دشمنان مشترک بود و نه ارزشهای مشترک (Phillip, 2012: 79). در این میان عربستان و ترکیه به مثابه رقبای منطقه‌ای ایران از جریانهای معارض سوری حمایت می‌کنند. در واقع ترکیه به همراه عربستان محور اصلی تعارض علیه سوریه محسوب می‌شوند. عربستان به دنبال گسترش نقش آفرینی و جلوگیری از نفوذ ژئوپولیتیکی و ایدئولوژیکی ایران در منطقه است و ترکیه نیز گسترش نفوذ در خاورمیانه و اعاده گذشته تاریخی خود را دنبال می‌کند (نیاکوئی و بهمنش، ۱۳۹۱). در سطح جهانی نیز رقابت بین ایالات متحده و کشورهای غربی از یک سو با روسیه و چین از سوی دیگر، وضعیت بحران سوریه را پیچیده‌تر کرده است. در این میان باید توجه داشت که می‌توان فعال‌سازی کشورهای ترکیه و عربستان جهت رویارویی با حکومت سوریه را از منظر اقدامات امنیتی اوباما نیز مورد توجه قرار داد. در واقع برخی بر این باورند که سیاست خارجی امریکا از الگوی کنش غیرمستقیم و به کارگیری بازیگران نیابتی برای کنش امنیتی و نظامی در سوریه استفاده کرده است. چنین فرایندی منجر به تصاعد بحران و جنگ داخلی در سوریه شده است (پوستین‌چی و متقی، ۱۳۹۱: ۴۱).

به‌طور کلی در سوریه، ترکیب پیچیده و چند لایه‌ای از بحرانهای داخلی و منطقه‌ای به چشم می‌خورد که در چارچوب شاخص‌سازی ریچارد لیتل قابل تبیین می‌باشند. در سطح داخلی، عدم شکل‌گیری دولت - ملت و وجود شکافهای عمیق فرقه‌ای مذهبی و

منطقه‌ای و عدم شکل‌گیری دولت - ملت به گونه‌ای است که می‌توان از ملت‌های مختلف در جغرافیای سیاسی سوریه نام برد. در این میان عدم توزیع منطقی قدرت، اقتدارگرایی شدید معطوف به فرقه‌گرایی، تجربیات تاریخی ناخوشایند و احساس تهدید در کنار ایدئولوژیهای خشونت پرور فضایی از بغض و کینه را در این کشور ایجاد کرده بود. از منظر رویکرد بوزان و لیتل می‌توان استدلال کرد که رژیم سوریه تا قبل از بحران اخیر حکومتی چندپاره مبتنی بر سلطه بود، با این حال با وقوع جنبش‌های اخیر عملاً وارد ورطه حکومتی دستخوش بی‌نظمی شده است که هیچ گونه اقتدار و قدرت مسلطی در آن وجود ندارد و مدام میان گروه‌های مختلف که قدرت نسبتاً برابری دارند، درگیری مسلحانه برای گسترش نفوذ و قدرت وجود دارد. محیط امنیتی سوریه نیز عمدتاً تعادل قوای نامتقارن است طوری که کشورهای مختلف مانند ایران، عربستان، قطر و ترکیه در سطح منطقه‌ای و آمریکا و روسیه در سطح فرامنطقه‌ای به حمایت مستقیم و غیرمستقیم از برخی مدعیان قدرت داخلی می‌پردازند و این حمایتها نقش موثری در موازنه قدرت داخلی در سوریه دارد. بدون شک سوریه کنونی به کانون رقابت ایران و عربستان و ترکیه تبدیل شده و هر یک از بازیگران فوق با حمایت از برخی گروهها و جریانات، اهداف و منافع ملی خود را دنبال می‌کنند. رقابت بازیگران بالا و تلاش‌های آنها برای تسلیح گروهها و جریانهای وفادار، گذشته از این که باعث تداوم ناامنی و خشونت می‌شود، دسترسی به توافق و تفاهم را نیز دشوارتر می‌سازد زیرا که منافع متعارض بازیگران منطقه‌ای و جهانی نیز در معادلات قدرت داخلی سوریه لحاظ می‌شود. در مجموع در سوریه نیز تأثیر تقویت کننده عوامل داخلی و خارجی وضعیت بغرنجی را ایجاد کرده است و چشم‌انداز مبهمی را به تصویر می‌کشد.

نتیجه‌گیری

صلح و امنیت از دیرباز در زمره مهم‌ترین موضوعات در عرصه روابط بین‌الملل بوده و نظریات متنوعی درباره چگونگی دست‌یابی به آن مطرح شده است. بدون شک در مناطق مختلف، چالشهای امنیتی متفاوتی وجود دارد و دولت‌ها شیوه‌های متفاوتی را برای مدیریت ناامنی به کار می‌گیرند. در این میان یکی از موضوعات پراهمیت، وضعیت چالشهای امنیتی در منطقه خاورمیانه است که توجه پژوهشگران را به خود معطوف کرده و نظرات متنوعی را برانگیخته است. نگاهی اجمالی به چالش‌های امنیتی در خاورمیانه حاکی از سطح بالای منازعات، معمای امنیت و رقابت تسلیحاتی است. در وهله اول به نظر می‌رسد که رویکرد واقع‌گرایی به خوبی وضعیت امنیتی خاورمیانه را تبیین کند زیرا

که نظامی‌گری، احساس تهدید و ابعاد خارجی امنیت در این منطقه پررنگ‌اند. البته رویکردی دقیق‌تر نشان دهنده آن است که عوامل داخلی مانند بحران مشروعیت و یکپارچگی نیز عمیقاً در این منطقه پررنگ است و تأثیرات متقابل و تقویت کننده‌ای بین عوامل خارجی و داخلی ناامنی ملاحظه می‌شود. در این میان رویکردهای تلفیقی بوزان و شاخص‌سازی لیتل به خوبی در چارچوب دو مؤلفه انسجام سیاسی اجتماعی و نوع محیط امنیتی، تأثیرات متقابل چالش‌های داخلی و خارجی را واکاوی می‌کند.

نویسنده در این پژوهش تلاش کرد تا با بهره‌گیری از مؤلفه‌های مورد نظر پژوهشگران بالا به بررسی وضعیت امنیتی عراق پس از سقوط صدام و وضعیت سوریه پس از بهار عربی بپردازد. یافته‌های پژوهش در رابطه با دو کشور فوق حاکی از آن است که در هر دو کشور هویت ملی ضعیف است و شکاف‌های فرقه‌ای قبیله‌ای و مذهبی پیچیده و چندلایه وجود دارند که می‌توانند زمینه ناامنی را فراهم آورند. در این میان هم رژیم عراق در دوران صدام و هم رژیم سوریه در دوران اسد در چارچوب حکومت‌های چندپاره مبتنی بر سلطه قابل ارزیابی هستند. هیچ یک از رژیم‌های فوق یک دولت - ملت فراگیر که تجلی نهادین و فراگیر همه گروه‌های قومی و مذهبی باشد، نبوده‌اند. به عنوان مثال ستون فقرات رژیم صدام را نخبگان عرب سنی نواحی مرکزی کشور شکل دادند و علوی‌ها نیز علی‌رغم نسبت جمعیتی اندک، جایگاه متمایز و شگرفی در ساختار سیاسی رژیم سوریه داشته‌اند.

در این میان سلطه اعمال شده از سوی نخبگان حاکم در هر دو کشور شدید بوده و زمینه‌های نارضایتی و تعارضات عمیق هویتی را تشدید کرده است که از جمله می‌توان به واقعه حماه در سوریه و سرکوبی شدید شیعیان و کردها در عراق اشاره کرد. به هر حال حمله آمریکا به عراق و جنبش‌های موسوم به بیداری عربی، سلطه نخبگان حاکم را با چالش مواجه کرد و عراق و سوریه را به ورطه حکومت‌های دستخوش بی‌نظمی سوق داد. طبیعتاً عواملی چون انسجام اجتماعی پایین و عدم توزیع منطقی قدرت، اقتدارگرایی شدید معطوف به فرقه‌گرایی، تجربیات تاریخی ناخوشایند و احساس تهدید در کنار ایدئولوژی‌های خشونت‌پرور، زمینه شکل‌گیری بحران سیاسی را در این کشورها فراهم آورده است. در این میان، افول سلطه در هر دو کشور به سیر قهقرایی قدرت منطقه‌ای آنها منجر شد و سوریه و عراق به کشورهایی نفوذپذیر تبدیل شدند. در واقع محیط امنیتی هر دو کشور در شرایط فعلی عمدتاً در چارچوب تعادل قوای نامتقارن قابل تبیین است که محیط امنیتی کشورهای قوی با ضعیف را نمایان می‌کند. اگرچه ایران و عربستان و ترکیه دارای برخی آسیب‌پذیری‌ها هستند، اما همگی در سوریه و عراق جدید

نمایانگر قدرتهای تأثیرگذار و مداخله‌گری هستند که تلاش دارند به روند سیاسی و موازنه قدرت داخلی شکل دهند. حمایت کشورهای فوق از مدعیان قدرت مختلف در عراق و سوریه که در اشکال حمایت مالی، تسلیحاتی و لجستیکی و حتی سازماندهی و اعزام نیروهای مبارزه جو نمود می‌یابد، عملاً باعث پیچیدگی بیشتر معضلات امنیتی این کشورها می‌شود و ملاحظات منطقه‌ای را نیز در معادلات امنیت ملی کشورها وارد کرده است.

منابع

- ابراهیمی‌فر، طاهره (۱۳۸۵)، **الگوهای اعتمادسازی در منطقه خلیج فارس**، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- آرز، ادوراد و چونگ این مون (۱۳۸۸)، **امنیت ملی در جهان سوم**، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- پوستین‌چی، زهره و ابراهیم متقی (۱۳۹۱)، «جنگ سرد منطقه‌ای و معادله جابه‌جایی قدرت در سوریه»، **فصلنامه سیاست جهانی**، شماره اول، پائیز، ۴۵-۹
- دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (۱۳۸۷)، **کتاب سبز سوریه**
- دکمچیان، هرایی (۱۳۷۷)، **جنبشهای اسلامی معاصر در جهان عرب**، ترجمه حمید احمدی، انتشارات کیهان.
- سردارنیا، خلیل‌الله (۱۳۹۱)، «عراق، استمرار خشونت و رویای دموکراسی: یک تحلیل چندسطحی»، **فصلنامه راهبرد**، سال بیست و یکم، شماره ۶۳، تابستان، ۳۶-۷
- شجاع، مرتضی (۱۳۸۶)، «رقابت‌های منطقه‌ای ایران و عربستان و موازنه نیروها در خاورمیانه»، **ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی**، شماره ۲۴۰-۲۳۹، ۵۳-۴۰
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۲)، **نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی**، موسسه ابرار معاصر.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۰)، **نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای**، انتشارات میزان.
- مختاری، مجید (۱۳۸۱)، **گفتمان امنیت ملی: جهانی شدن**. موسسه مطالعات فرهنگی سیاسی، اندیشه ناب.
- نیاکوئی، امیر (۱۳۹۱)، **کالبدشکافی انقلابهای معاصر در جهان عرب**، انتشارات میزان.



بررسی بحران‌های
عراق و سوریه در
پرتوی نظریه‌های
امنیتی

- نیاکوئی، امیر و بهمنش، حسین (۱۳۹۱)، «بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها»، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره ۴، زمستان، ۹۷-۱۳۶
- هنسن، برت و پیتر تافت و آندرس ویول (۱۳۹۰)، راهبردهای امنیتی و نظم جهانی آمریکایی، ترجمه امیر نیاکوئی و احمد جانسیز، انتشارات دانشگاه گیلان.
- Ayoob, Mohhamad (1995), **The Third world security predicament: state making, regional conflict and the International System**. Lynne Rienern Publication.
- Bellin, Eva (2004), **The Robustness of Authoritarianism in the Middle East, Exceptionalism in comparative perprctive**, comparative politics. vol 36. NO.2.
- Blaydes, Lisa (2011), **Elections and Distributive Politics in Mubarak's Egypt**. Cambridge University Press.
- Cordesman, Anthony h. and Sam khazai (2012), **Iraq after U.S. Withdrawal: us policy and the Iraqi search for security and stability**, center for strategic & international studies.
- Haddad, Bassam (2012), **Syria's State Bourgeoisie: An Organic Backbone for the Regime**, Middle East Critique, 21:3, 231-257,
- Hunter, Shireen. (2010), **Iran's Foreign policy in the Post – Soviet Era**, Santa Barbara, California
- Phillips, Christopher (2012), **Syria's Torment, Survival: Global Politics and Strategy**, 54:4, 67-82,
- Walt ,Stephen (1988), **Testing Theories of Alliance Formation: The Case of Southwest Asia.**” International Organization, Vol 42, No. 2, pp. 275-316.
- Waltz, K.N (1979), **Theory of International Politics**, New York: Random House.
- Zisser, Eyal (2012), **The Struggle for Syria: Return to the Past?** “ Mediterranean Politics, 17:1, 105-110

منابع اینترنتی

- <http://www.asnoor.ir/Public/News/ViewNews.aspx?Code=145087>
- <http://www.jahannews.com/prtc40qip2bqxe8.ala2.html>
- <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1927304>